

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

فرید پرواز
۲۲ اکتوبر ۲۰۱۵

قایق کاغذین شخصیت استخباراتی هاشمیان در گرداب رسوائی!

نخست به همکاران قلمی پورتال افغانستان آزاد - آزاد افغانستان سلام و تمنیات نیک تقدیم باد!

این قلم، فقط مطالب و اخبار مربوط به کشور در خون و آتش فرو برده شده ام را در برخی وبسایتهای و سایتهای، به خصوص در پورتال آموزنده «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان» با حوصله مندی و با اشتیاق مطالعه می نمایم. توگویی به خواندن این پر خواننده ترین پورتال عادت کرده ام.

از مدت ها پیش برخی مضامین و مطالب مفید و آگاهی دهنده را انتخاب نموده به این پورتال عرض نشر می فرستادم. این نخستین باری است که قلم به دست گرفته می خواهم در مورد کسی که به جریان پرافتخار شعله جاوید توهین نموده سطری چند انشاء نمایم:

حال می پردازم به اینکه انگیزه این قلم ناتوان از نوشته ذیل که به جواب یک استخباراتی سابقه دار و کهنه کار می پردازم چه بوده است؟

آقای هاشمیان مطابق پالیسی بادران غربی اش شعله ای های میهن پرست را که به ضد اشکال و طن فروشی و به ضد دولت های وابسته، مانند دولت تره کی - امین، و دولت های دست نشانده، مانند دولت ببرک - نجیب و دولت حامد کرزی و دولت اشرف غنی در افغانستان شجاعانه رزمیدند و جان های شیرین شان را فدا کردند و فدا می کنند و فدا خواهند کرد را (که در رابطه همین زنان و مردان دلیر و فداکار دو جوان فامیل من هم به خاطر شعله ای بودن از طرف مزدوران روس کشته شدند) وطن فروش گفته و این انسان های فداکار، نیک نام و فرزندان اصیل و صدیق و محبوب مردم افغانستان را با بی حیائی و بی شرمی یک مزدور وفا دار و سرسپرده به دشمنان کشور توهین کرده است.

از آن جایی که تایپ کردن برایم دشوار است، مطلب ارسالی را به یاری یک تن از دوستان خوب و تحصیل کرده ام (ر. ن) که مانند من عمری را سپری کرده است و در همین کلیفرنیا ی امریکا، اشغالگر سر زمین آبائی مان و در نزدیک محل اقامتم سکونت دارد؛ رقم زده ام.

به هر رو ، دوست خوبم که شخصی است کاوشگر برده بار و متجسس با حوصله ، طی سالهای دراز در پوهنتون کابل کارمند اداری بود و از سالها پیش روی شناخت یک جانبه ای که از آقای هاشمیان داشت ، نشریه اش (" مجله آئینه ") و سائر نشرات ، مثل " مجاهد ولس " چاپ ناروی و نشریه " امید " و " کاروان " چاپ امریکا و بسا نشرات دیگر را دریافت نموده بعد از مطالعه ، آن نشرات را به من می سپرد ، تا بعد از مطالعه آنها را دوباره برایش مسترد نمایم .

در اوایل ، نوشته های آقای هاشمیان در نشریه اش (« آئینه ») مورد توجه هردوی ما بود ؛ حملات آقای هاشمیان در نشریه « آئینه » با لای احمد شاه مسعود ، که دل پری از این نابکار - تسلیم شده به روسها - داشت ؛ توجه خوانندگان زیادی را در برخی کشور ها جلب کرده بود . در واقع ، وی با شتم سیاسی - استخباراتی تکامل یافته اش می فهمید که دشمن مردم افغانستان (احمد شاه مسعود روس پرست) را چه گونه در مرکز تبلیغات نشریه اش قرار بدهد تا علاقه مندان نشریه کم خواننده اش زیاد گردد و با این شگرد خودش را مطرح نماید و عشق و علاقه صادقانه اش را (به ادامه کاری و وظایف استخباراتی اش) در مرکز دید امران نهاد هائی که بدان وابسته است ، قرار دهد .

دریستر عبور زمان ، شمار زیادی از طرفداران ظاهر شاه خاین و عیاش و بی غمباز (منهای آنانی که وابسته به دربار بودند ، مثل خانواده سفیر چین شعیب خان مسکینار ، و بروکراتان و استخباراتی های « ریاست عمومی ضبط احوالات » چون پسران نصرالله خان لوگری و شخص اسماعیل خان رؤسای « ریاست عمومی ضبط احوالات ») که بعداً « مصونیت ملی » نامیده شد (و نخبگان آن دستگاه (مثل هاشمیان) و سائر ریزه خواران دور و بر دربار که در اواخر سلطنت وی از کشور خارج شده بودند ، همینطور عده ای از تاجران و ماموران میانه حال دولت و بسا افراد نیک نام که توانمندی مالی شان اجازه می داد ، بعد از کودتای سردار داوود خان (این بی عقل سیاسی) ، بخصوص بعد از کودتای نوکران زرخرید و جنایتکار روس (خلقی ها ، پرچمی ها ، خادی ها و سزائی ها) به این سر زمین پناهنده شدند ؛ چند تن از کارمندان متوسط الحال در دولت ظاهر - داوود که از شهرت نیک در میان افغانهای مقیم کلیفرنیا برخوردار بودند ، طی سالها با من و دوست گرانقدرم (ر . ن .) دوست شدند و به طور دسته جمعی در شکل « گردک » به خانه های همدیگر رفت و آمد داشتیم .

در همین دید و وادید ها ، این قلم و دوست مهربانم (ر . ن .) پی به ماهیت اصلی هاشمیان بردیم . در اوایل برای ما هضم استخباراتی بودن " استاد زبان و ادبیات " هاشمیان ، که بعد ها دانستیم وی توسط عناصری مربوط به شبکه های استخباراتی کشور های غربی مشهور ساخته شده ؛ سخت بود . زمانی که شماری از دوستان با دلایل محکم و استوار ، استخباراتی بودن آقای هاشمیان را تثبیت نمودند و به قناعت ما دوتن (دیر باور و هوادار سابق « آئینه » اش) پرداختند ؛ آنگاه متوجه شدیم که آقای هاشمیان عامل سردار هاشم خان جلاذ (کاکای ظاهر شاه خاین) ، یا به بیان رساتر جاسوس این جلاذ « عقیم و پرعده » و نوکر انگلیس بوده است . از آن تاریخ ببعد ، نشریه (" آئینه ") اش ، آن چسپ و جاذبه قبلی را برای این قلم نداشت .

اینجانب ، در برابر سائر دوستان اطراف و اکناف ما ، که مدتها پیش وی را شناخته بودند ، و این را هم می دانستند که آقای هاشمیان آدرس تمام مشترکین و کسانی را که برای نشریه اش مطلب می فرستادند ، همچنان آدرس همکاران قلمی « آئینه » مکررش را به مراجع استخباراتی که با آنها پیوند دیرینه داشت (و بطور یقین که تا اکنون هم دارد) ؛ می فرستاد . به سبب این کمبود ، احساس ناراحتی می کردم و تلاش می نمودم که این کمبود را هر چه زودتر جبران نمایم .

به هر حال ، بعد از شناخت منطقی از آقای هاشمیان ، خط حرکتی نشریه پوچ و میان خالی وی را نقادانه مطالعه می نمودیم و در موردش با خنده و شوخی بحث و ابراز نظر می کردیم .

پیش از اینکه وارد بحث ، روی هاشمیان شوم ، در مورد یک تن از خدمتگزاران خاندان نادر غدار (« جنرال طره باز خان ») که عامل استعمار انگلیس هم بود ، اشاره ای دارم که در ذیل آن را با خوانندگان در میان می گذارم :

در مورد طره باز خان جلا ، که بی نهایت قسی القلب و ظالم بود ، مطالب زیادی هم از خانواده خود که دستی در سیاست داشتند [چه در دوران سلطنت امیر عبدالرحمن خان جلا که هم سرهای پرشور شان و هم قلعه و رمه و مال و دارائی شان بر باد رفت و شمار از آنان به هند برتانوی تبعید شدند ؛ و هم چنان در دوره نوکران روس (تره کی و امین) که دو تن از جوانان فامیل را (مانند هزاران شعله ای دیگر و ده ها هزار باشندگان بی گناه این سرزمین) جلا دادان مزدور به اتهام «شعله ای» بودن ، بعد از شکنجه های وحشیانه ، در دستگاه جهنمی « اکسا » و « کام » کشتند] و هم از اقوام و خویشاندان و سائر داغدیدگان ضد خاندان نادر غدار شنیده بودم ؛ هکذا نوشته هائی دانشمند کشور- زنده یاد غبار- هم در معرفی این شخص (طره باز خان جلا) برایم در خور توجه بوده است .

در همین چند روز ، نوشته ای در نشریه « همبستگی » (ارگان نشراتی حزب هم بستگی) در مورد « طره باز خان » جلا نظرم را جلب کرد ، که بخش های آن را با خوانندگان گرامی در میان می گذارم .

(نقل قول از این نشریه به مفهوم تائید خط حرکتی « حزب همبستگی افغانستان » از جانب این قلم نمی باشد) :

همبستگی نوشته :

« غبار در جواب این سؤال که « این قوماندان طره باز خان که بود؟ » (افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۱۴۲) می نویسد :

« او قبلا در مخابرات نظامی دوره امیر حبیب الله خان (آئینه برقی) بمعاش ماهانه ۲۵ روپیه کابلی مستخدم بود و سواد کوری داشت. در دوره امانیه تا رتبه کند (کندک) کمشری و سرحد داری دکه رسید. در همین وقت بود که با سیاست و سرحد داران انگلیس آشنا شد . در دوره اغتشاش ضد امان الله خان و بطرفداری نادرشاه خدمت نمود. اینک قومندان کوتوالی و جلا داد جوانان مملکت بود. اینمرد ظالم و مفلوک تا هنگام تحریر این کتاب [۱۹۷۳] زنده و یکی از میلیونر های پایتخت است . »

غبار نوشته :

« ... طره باز خان در ادای کلمات زشت و حرکات محمد هاشم خان صدراعظم را تعقیب میکرد ، یعنی یک شانه خود را پائین انداخته ، کلمات را جویده جویده ادا و بیشتر دست ها را اینطرف و آنطرف حرکت میداد. در چنین وقتی مامور محبس عرض کرد: "عبدالعزیز قندهاری نیز خواهش کرده است که چون ریش سفید و ناتوان است یک نفر محبوس دیگر در اتاق برای کمک آورده شود." ... قومندان امر کرد تا آن موسفید محترم را از اتاقش کشیده در برنده آوردند، آنگاه امر کرد دستهایش را گرفتند و با ضربت های سیلی روی او را متورم ساختند. قومندان او را مخاطب قرار داده گفت: "پدرلعت! هنوز خدمتگار می خواهی؟" »

در ادامه همبستگی می نویسد :

« طره باز خان همانند اسلافش از چاکران دست به سینه استعمار انگلیس به شمار می رفت. غبار نقل می کند که « در سال ۱۳۱۲ حین بازرسی از محبوسین سیاسی زندان سرای موتی کابل، او در جواب درخواست یک نفر محبوس به آواز بلند نعره زد : « دنیا میداند دولت برتانیه شهباز است و افغانستان گنجشکی . شما ها باین شهباز بی احترامی کرده اید و مستحق مجازات شدیدی هستید، چگونه از دولت تقاضای تسهیلات میکنید؟ » ؛ « رژیم سفاک هاشم خانی در سال ۱۹۴۱

او را از لوا مشری (دگروالی) به فرقه مشری (جنرالی) ارتقا داد. در زمان صدارت شاه محمودخان بود که بالاخره تحت فشار مبارزات جانبازانه روشنفکران پیشرو، دولت دست به تغییراتی در ماشین سرکوبش زد. طره باز خان از قومندانی امنیه عزل گردیده به جایش دگروال خواجه محمد نعیم تعیین گردید. در سال ۱۹۴۸ بالاخره او تقاعد نمود و متاسفانه بدون محاکمه و دادن حساب اینهمه خیانتش به وطن و مردم ما با پولهای حرامی که به چنگ آورده بود سالها در کابل عیش و نوش نمود و در ۱۹۸۱ مرد. « « .



و حال بر می گردم به صحبت یک تن از دوستانی که در شب «گردگ» با وی معرفی شده بودیم . این دوست از کسانی بود که یکی یا دوتن از نزدیکترین اعضای فامیلش در دوره صدارت هاشم خان جلاد زندانی و شکنجه شده بود و قسماً از بروکراتان آن دوره وحشت و بربریت شناخت هائی داشت ؛ در مورد آقای هاشمیان چنین گفت :

« طره باز خان چنانچه زنده یاد غبار هم اشاره کرده : " ... همین وقت بود که (طره باز) با سیاست و سرحد داران انگلیس آشنا شد ... " ، این جلاد معروف رابطه تنگاتنگش در همین دوره با عوامل سرویس جاسوسی انگلستان بر قرار شد و به عضویت استخبارات انگلیس در آمد و به اثر سفارش « شاه جی» مورد توجه زیاد خاندان نادر غدارو عامل انگلیس ، مخصوصاً هاشم جلاد کاکای ظاهر شاه قرار گرفت و به مقام و منصب (جنرالی) رسید و صاحب ثروت های باد آورده شد .»

مرحوم غبار در صفحه ۳۹ جلد دوم کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» (نظر مردم افغانستان نسبت به دولت نادر) می نویسد :

« در جلسه که در خانه مرحوم غبار دسته از روشنفکران کابل در شام آن روز که نادر پادشاهی خود را اعلان کرد دایر شده بود وقتی نوبت به فیض محمد خان باروت ساز رسید وی گفت : " برای شناخت ماهیت زمامداران جدید کافیسیت که در روز فتح کابل ، پیشاپیش حمله آوران جنوبی دو نفر هندوستانی مخیر انگلیس (الله نواز و شاه جی) را شانه به شانه با شاه ولی خان و شاه محمود خان دیدیم . شما بدانید که بعد از این حکومت افغانستان در دست هندوستانی ها خواهد بود . مبارزه با تسلط اجنبی در زیر هر نقابی که باشد ، وظیفه اولین و آخرین جوانان افغان است " ، «

یکی دیگر از جواسیس و قاتل جوانان و ارکان ضد انگلیسی دولت امانی سید شریف سر یاور حربی نادر جلاد بود . حال ببینیم که جواسیس بین هم چه پیوند های پیدا و پنهان دارند ، و یا کدام رشته ها آنها را به هم وصل می کند : سید شریف سر یاور شاه که وظیفه جلادی را نیز اجرا می کرد ، در حلقه شاه جی و الله نواز قرار داشت .

غبار در صفحه ۶۶ جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» می نویسد :

« سید شریف خان از افسران تحصیل یافته مکتب حربی کابل بود که مادری داشت چترالی . دختر کاکای این مادر ، زن چترالی الله نواز خان ملتانی بود . ولهذا سید شریف خان والله نواز از راه این خویشاوندی با هم مربوط و علاوتاً هم مسلک بودند . یک زن شاه جی نیز از مردم چترال و شاه جی والله نواز وسید شریف خان را با هم مرتبط می ساخت »

این حلقه جاسوسان (طره باز خان ، شاه جی ، الله نواز وسید شریف) اولتر از همه به جلب افراد خانواده های خود برای خبر کشی و رونق دادن به محافل عیش و بزم خود پرداختند . طره باز خان هم به سلسله همین ارتباطات که آقای هاشمیان برایش معرفی شده بود ، وی را به صفت " رپوتچی " (خبر چین - جاسوس) به کار گماشت .

طره باز خان روزی این جوان قد بلند و خوش چهره را که طور معروف تازه پشت لب سیاه کرده بود و با وی در ارتباط قرار داشت (" رپوتچی مخصوصش بود ") ، به شخص هاشم خان جلاد معرفی نمود و از ذکاوت و علاقه مفرطی که این جوان تیز هوش به خاندان نادر خان غدار داشت ، یاد آوری نموده از صداقت و شهامت موصوف سخن ها گفت . از آن تاریخ به بعد آقای هاشمیان وارد چنبر خدمتگزاران قابل اعتماد و نزدیک به دربار آن خاندان شد ، و مورد توجه درباریان قرار گرفت .

آقای هاشمیان در صفحه نظر خواهی "افغان جرمن آنالین" به تاریخ ۱۲ اکتوبر از رابطه خود با سید شریف خان سریاور پرده برداشته و می نگارد که :

« مرحوم سید شریف خان سریاور عموزاده و هم خسربره پدرم بود و برای شخص من ماما اندر میشد- من و مرحوم سید کریم (پسر سید شریف خان) هم سن و سال بودیم و هر دو مکتب استقلال و تا صنف هشتم همصنف بودیم. »
آقای هاشمیان در همان صفحه نظر خواهی به تاریخ ۱۳ اکتوبر به دفاع از سید کریم بچه ماما و هم مسلک خود که به نام " رپوتچی " یاد شده بود ، می نگارد :

« وظیفه راپور رسانی مرحوم سید کریم به پادشاه یک خدمت ملی تلقی شده می تواند اینکه جناب عباسی صاحب کلمه "رپوتچی" را در مورد مرحوم جگرن سید کریم (شریف) بی مورد تلقی کرده اند، حق بجانب میباشند و من هم با ایشان موافقم، زیرا مرحوم سید کریم بشخص شاه تنها در امور اردو راپور میداد و با ضبط احوالات رابطه ای نداشت - شخصی که مورد اعتماد پادشاه مملکت باشد و به شخص شاه راپور بدهد، نباید رپوتچی خوانده شود »

این سطور را آقای هاشمیان نه تنها به خاطر پسر ماما و هم مسلک خود ؛ بلکه به خاطر دفاع از خود هم نوشته است که اگر از جاسوسیش که برایش مزایا و امتیازات زیادی (از جمله اعزامش به اروپا و امریکا منحنیث نماینده سیاسی) به بار آورده بود ، کس یا کسانی بپرسند ، وی جاسوسی خود را منحنیث خدمت ملی تلقی کرده و بگوید کسی که به هاشم جلاد که بعد از مرگ نادر فرد شماره یک در خانواده و در دستگاه دولت بود ، راپور خود را تقدیم نماید باید مورد اعتماد هاشم جلاد بوده باشد و نباید " رپوتچی " خوانده شود .

از آن جایی که سائر دوستان و همکاران قلمی پورتال (« افغانستان آزاد - آزادافغانستان ») به بیشترین ابعاد شخصیت آقای هاشمیان پرداخته اند ؛ زیاد تر از این حرف زدن در مورد این جاسوس " بدقار " و نقابدار کهنه کار و " دارداری " دیده درآ و منفعت پرست و بسیار خود خواه را که قایق کاغذین و منقوش شخصیت استخباراتی اش در گرداب رسوائی در حال فرو رفتن است ؛ ضیاع وقت می دانم و نوشته ام را در همین جا پایان می بخشم . پایان
(۲۰ اکتوبر ۲۰۱۵)